



اشتیاق و تعریب

از: عبدالقادر مغربی
ترجمه استاد احمد آرام

پیشتر گفتیم که تعریب عبارت از آن است که یک فرد کلمهٔ اعجمی را در ضمن مکالمهٔ خود به کار برد . و می دانیم که اعراب در زمان های قدیم آمیزشی با اعاجم (یعنی عجمیان و غیر عربها) بدان صورت که ما امروز داریم ، هرگز نداشتند ، و مانند ما از زبان های مختلف آنان آگاه نبودند . به همین جهت زبان های ایشان ۴ رستی در تلفظ کلمات اعجمی نداشت ، و گوش هاشان با شنیدن این کلمات مأنوس نبود . بنا بر این در ضمن معرب کردن کلمات بیگانه آنها را به قالب های کلمات عربی می ریختند و ، جز در معدودی از حالات نادر ، صیغه و وزن عربی به آن واژه ها می دادند .

از جمله کلمات نادر معرب شده به صورت اصلی خود این کلمه ها را بر می شماریم : خراسان ، ابراهیم ، اِطْرِیْقَل ، اِهلِیْلِج ، اِبرِیْسَم ، اَجْر و شَطْرَنْج ، چه در اوزان عربی فُعْلان و اِفْعالِیل و اِفْعِیل و فاعِل و قَمَل وجود ندارد ؛ با وجود این به این کلمات بیگانه مغایر با اوزان خود تکلم می کردند و از تکرار کردن آنها ابایی نداشتند :

قالوا خراسان اقصی ما یُرادُ بنا ثُمَّ القُولُ فقد جئنا خراساناً
و کلمهٔ عبرانی ابراهیم در قرآن چندین بار آمده است ، و در این جا به مناسبت می گوئیم که کلمهٔ ابلیس یونانی نه بار و نیز شیطان یونانی پنجاه و دو بار در قرآن آمده است .

و جوهری که می دانست اعراب کلمه ای را تا هم وزن خود نکنند معرب نمی سازند ، این امر را شرط تعریب و درستی اطلاق اصطلاح « معرب » بر کلمهٔ نقل شده به زبان عربی دانست و بر تعریف تعریب قیدی افزود و گفت : « که اعراب باید کلمهٔ اعجمی را بر روش و اسلوب خود تلفظ کنند » و این قید « بر روش و اسلوب » حکایت از همان شرط می کند که پیشتر آوردیم . و سید جمال الدین اسد آبادی نیز در یکی از نوشته هایش همین نظر را بدین صورت ابراز داشته است :
« چون بخواهیم کلمه ای اعجمی را در زبان عربی مورد استفاده قرار دهیم ، لازم است به آن کوفیه و عقالی ببوشانیم تا عربی شود »

کوفیه و عقال در واقع همان روش و اسلوب جوهری است . حریری نیز در افزودن این قید از جوهری پیروی کرده ، و حتی در کتاب درة الفواص خود ، مفتوح خواندن شین در شطرنج را خطا شمرده و درست آن را کسر شین دانسته است تا هموزن قرطعب و جردخل شود . جوهری و حریری ورود کلماتی همچون خراسان و اهللیج و اَجْر را در زبان عربی منع نکرده اند بلکه معرب خواندن این گونه کلمات را درست ندانسته اند ؛ و پیروان ایشان می گویند که خراسان و مانندهای آن کلماتی اعجمی و بیگانه اند که وارد زبان عربی شده اند ولی معرب نیستند . در نظر ایشان ، کلماتی که اعراب به کار می برند بر سه گونه اند : عربی ، معرب و اعجمی . ولی سیبویه و اکثر علمای لغت بر آنند که تعریب عبارت از آن است که عرب ، به صورت مطلق ، کلمهٔ اعجمی را به کار ببرد و گاه وزن و بنای آن را به صورت وزن و بنای عربی درآورد ، همچون درهم و زیرح ، و گاه همان وزن بیگانه را نگاه می دارد ، همچون ابراهیم و اجر و شطرنج (با فتح شین) و ابریسم . و از این گونه است « سمندو » و « قمنندو » که نام اعجمی دو شهر است که اعراب آن را معرب کرده و واو آخر آنها را



صورت می گیرد . تا زمانی که ملتی با ملت های دیگر آمیزش و داد و ستد و جنگیدن دارد ، با همه خشکی و محافظه کاری ، ناگزیر لغت های دخیلی به آن راه خواهد یافت ، هر کس یا بعضی از لغت های غربی آشنایی داشته باشد ، می داند که در همه آنها لغاتی وجود دارد که از همسایگان به عاریت گرفته شده است . در زبان های فرانسه و اسپانیایی مقداری کلمات عربی وارد شده است .

پس اقتباس از این راه کیفیتی طبیعی است که در هر زبان زنده ، که در آن مانعی برای جلوگیری از این اقتباس وجود نداشته باشد ، صورت پذیر می شود . زبان عربی هم از این قاعده کلی مستثنی نیست و این زبان در همه دوران های تاریخی پیش و پس از اسلام خود به صورتی نبوده است که بتواند از تاثیر این قانون طبیعی بر کنار بماند .

به همین جهت است که ، به اعتقاد من ، علمای لغت جرأت آن را پیدا نکرده اند که عمل تعریب را عملی قیاسی معرفی کنند ، یا بگویند که اعراب پس از دوران های اوایل حق اقتباس و تعریب ندارند ، یا چنین اظهار نظر کنند که اگر در کلامی از این گونه معریبات دیده شود ، غیر عربی یا غیر فصیح است .

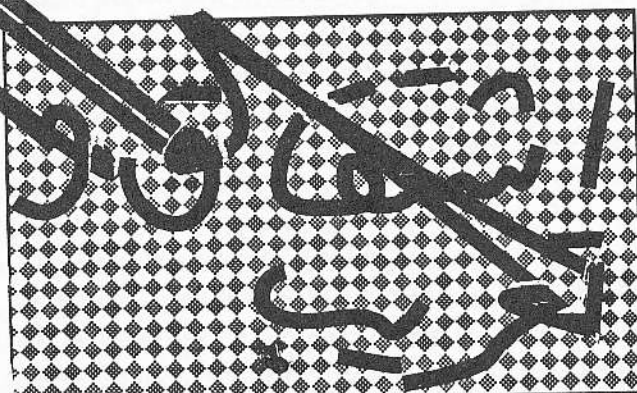
علما هنگام بحث درباره کلمات معرب وارد شده در قرآن گفته اند که وجود این کلمات تأثیری در عربی بودن قرآن ندارد ، و آن را از اینکه به گفته خدای تعالی « قرآناً عربیاً » باشد خارج نمی کند . فصیحای عرب خود کلمات معرب را در نظم و نثر خویش به کار می بردند و با وجود این از زمره فصحا و بلغا به شمار می رفتند و همگان سخنان ایشان را فصیح و بلیغ می دانستند .

کلمات معرب در حدیث

در حدیث و سنت شریف بسیار کلمات اعجمی دخیل وارد شده است . و اکنون به مقداری از آنها اشاره می کنیم :

- « زومانقه » به معنی جبه پشمین ، عبرانی است .
- « سرقه » به معنی قواره پارچه حریر عالی و جمع آن « سرق »
از اصل فارسی سره به معنی نیکو ست .

- « الشبور » به معنی بوق (شپیور) عبرانی است .
- « طازچه » خالص و پاکیزه معرب تازه فارسی است .
- « برازق » به معنی گروه های مردم ، فارسی است .



- « الطق » که الطوج نیز گفته می شود ، به معنی مقرری ، خراج زمین ، فارسی است .

- « الفهور » به معنی جای مدارس یهود ، تبتی یا عبرانی است .

- « القیج » به معنی راهپیمای سریع برای رساندن اخبار از فارسی پیک گرفته شده ، و همان است که امروز به نام ساعی یا حامل البرید (نامه رسان) خوانده می شود .

- « الکرکم » به معنی زعفران یا گل رنگ فارسی ، معرب است .
- « الماحوز » به معنی جایی که قصد از سفر ، رفتن به آن است ، عربی نیست .

- « الماخور » محل گرد آمدن اهل فسق و فساد و میخانه معرب میخور فارسی است .

- « الماذیان » به معنی نهر بزرگ ، فارسی است [در اصفهان : مادی] .

- « المرزبان » به معنی پهلوان مقدم بر قوم ، فارسی است و جمع آن مرازیة است .

- « المودان » به منزله قاضی القضاة در اسلام و جمع آن مرادیة نیز از فارسی است .

- « القهرمان » به معنی خازن و وکیل ، جمع آن قهارمه .
- « قلیة » یا « قلاية » معبد نصاری همچون صومعه معرب کلادة است .

- « آندروردیه » شلوار بالا زده و تَبَّان ، هر دو فارسی است .
- « الهنباط » رئیس سپاه رومی است .
- « بختج » (پخته) و « میسوسن » (شراب جوشانده با آب سوسن) دو گونه مسکر هر دو معرب است .

- « یُدْرَقْلون » و « یُدْرَقْلون » بازی می کنند و می رقصند از زبان حبشی گرفته شده و مصدر آنها درقله و درکله است .

- « الدرهه » کاردی سر کج است ؛ ابن الانباری گفته که این کلمه فارسی و عربی آن منجل است .

- « دسکرة » بنایی به صورت کاخ است که در آن خانه هایی برای خدم و حشم فراهم آمده ، و آن فارسی است .

- « الخریز » فارسی و عربی آن « بطیخ » است .
- « الخردیق » به معنی شوربا ی فارسی ، معرب است . این بیت از فرآ است :

قالت سلیمی اشتر لنا دقیقاً و اشتر شحیماً نتخذ خردیقاً
- در جمله « انه كان یلبس البرانس والمساق و یصلی فیها » ، برنس معرب و مساق جمع مستقّه به معنی پوستین دراز آستین ، معرب گشته است .

- در « امرأة نزعَت موزجها فسقت به کلباً » (زنی کفش خود را از پا بیرون آورد و با آن سگی را آب داد) ، موزج معرب موزة فارسی است .

- در این جمله توصیف بهشت : « و أنهار من غسل مصفی من موم العسل » ، کلمه موم معرب و عربی آن شمع است .